



## کُندرو یا کُندرو؟

تحقیقی پیرامون یک نام خاص در شاهنامه فردوسی

چنگیز مولائی (دانشگاه تبریز)

در شاهنامه فردوسی، ضمن گزارشی که درباره فرجام پادشاهی ضحاک آمده است، از یک شخصیت اسطوره‌ای به نام کُندرو یاد می‌شود که، به روایت فردوسی، پیشکار ضحاک بوده و در غیاب او اداره امور کشور را بر عهده داشته است:

چو کشور ز ضحاک بودی تهی      یکی مایه‌ور بُد بسانِ رهی  
که او داشتی گنج و تخت و سرای      شگفتی به دل‌سوزگی کدخدای  
وُرا کُندرو خواندندی به نام      به کنندی زدی پیش‌بیداد گام  
(شاهنامه (۱)، ج ۱، ص ۷۸، ابیات ۳۶۷-۳۶۹)

بیت سوم از ابیات بالا به ظاهر نشان می‌دهد که فردوسی این نام را کُندرو خوانده و با آن تفتن شاعرانه کرده است. پژوهشگران و مصححان شاهنامه نیز، بدون توجه به گونه کهن‌تر نام این موجود افسانه‌ای در متون باستانی، تصور کرده‌اند که تلفظ آن به هنگام تدوین شاهنامه به ضم کاف بوده یا حداقل فردوسی چنین قرائتی را در نظر داشته است (← Jusfi 1895, rep. 1963, p. 166; Wolff 1935, p. 666). اما شواهد و قراینی در دست است که نشان می‌دهد این نظر صایب نیست. فردوسی در موارد دیگری نیز با پاره‌ای از اسامی خاص به این گونه تفتن ادبی پرداخته، که از آن جمله است در مورد نام سهراب:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد      وُرا نام ته‌مینه سهراب کرد  
(شاهنامه (۱)، ج ۲، ص ۱۲۵، بیت ۹۸)

و در مورد نام رستم در آنجا که سخن از زاده شدن اوست و بیان رهائی رودابه از درد و رنج زایمان:

بگفتا برستم غم آمد به سر نهداند رستمش نام پسر  
(همان (۱)، ج ۱، ص ۲۶۸، بیت ۱۴۸۳)

اما کندرو در شاهنامه، که معرب آن در برخی منابع عصر اسلامی به صورت کندروق آمده (مجموع التواریخ و القصص، ص ۸۹)، چنان که نخست دارمیستیر (DARMESTER 1892-93, Vol. 2, p. 376, n. 5) اظهار نظر کرده، بازمانده نام دیوی است که در متن های پهلوی از آن به صورت Gandarw (Dhabhar 1913, p. 15) [قس شغنی: Zindīrv، سغدی: Wp'p'yntrw (Gershevitch 1969, p. 199)، سریانی: Gwnrp (HENNING 1951, p. 51, n. 3)] یاد شده و گونه پهلوی نیز صورت تحول یافته اوستایی Gandarwa-، هندی باستان Gandharva است و، اگر حدس دومزیل درباره پیشینه این موجود اساطیری صایب باشد، می توان گندرو هندو ایرانی را از جهاتی با قنطورس (κένταυρος) در اساطیر یونانی مقایسه کرد (Dumézil 1924, p. 253)، هر چند برخی از محققان صحت این قول را نپذیرفته اند. (سرکاراتی ۱۳۷۶، ص ۲۴-۲۵)  
در وداها، Gandharva، که غالباً به صیغه جمع و به ندرت به صیغه مفرد به کار رفته، نام گروهی از موجودات افسانه ای است که با ایزدان و مردمان سروکار دارند. رابطه این موجودات با Apsaras ها «پریان دریائی» در اساطیر هند باستان جالب توجه است، چنان که مطابق گزارشی در ریگ ودا (کتاب ۱۰، سرود ۱۰، بند ۴) Yama- و خواهر توآمانش Yami- از وصلت Gandharva با زن آبی زاده شده اند. در متون ودایی، همچنین از رابطه Gandharva ها با خورشید و آبها و به ویژه آشام Soma- (هوم) یاد شده است ضمن آنکه آنها پاسداری از این آشام مقدس را بر عهده دارند و گاه، به رشک، آن را از خدایان و مردمان دریغ می دارند. (ریگ ودا، کتاب ۸، سرود ۶۶، بند ۵؛ نیز Oldenberg 1917, rep. 1970, p. 248؛ Macdonell 1974, pp. 136-137)

در اوستا، برخلاف وداها، Gandarwa اسم خاص موجودی زیانکار، هیولایی سهمگین، و یکی از مهیب ترین مظاهر شرّ و آشوب است که، با دهانی گشوده، می خواهد هستی را تباہ سازد و سامان گیتی را بیاشوبد اما گرشاسب سام نریمان در ساحل دریای فراخکرد بر او چیره می شود و هستی او را تباہ می سازد. شرح مختصری

از این نبرد در یشت پنجم اوستا معروف به «آبان یشت» (بندهای ۳۷-۳۹) به صورت زیر بازگو شده است:

(۳۷) برای او (= ناهید) گرشاسبِ نریمان در ساحل دریاچه پیشینه (piñnah-) صد اسب نر، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد (۳۸) و از او خواستار شد: «این آیفِت مرا ارزانی دار، ای نیکو، ای تواناترین، ای اردویسور اناهید که من پیروز شوم بر گندروِ زرین پاشنه در کرانه موجزن دریای فراخکرد و بتازم بر خانه مستحکم دُرُوندان بر روی این [زمین] پهن گردِ دوژکران». (۳۹) آن‌گاه این آیفِت او را ارزانی داشت اردویسور اناهید، (آن) که همواره به کسی که زوهر نثار کند، به پارسا، به کسی که قربانی کند، به خواهنده آیفِت ارزانی می‌دارد.

همچنین، در «رام یشت» (بندهای ۲۷-۲۹)، گرشاسب در ساحل گوذه (Guḍa-)، شاخابه‌ای از رود مزداآفریده ارنگ (Raṅhā-)، برای ایزدِ وایِ قربانی می‌کند و از او می‌خواهد تا بر گندروِ آبزی (Gandarwo- upāpō) چیره شود و ایزدِ وایِ او را کامروا می‌سازد.

در یشت نوزده معروف به «زامیاد یشت» (بند ۴۱) نیز، در توصیف دلاوری‌های گرشاسب و ذکر نام دیوان و دُرُوندان و دُرُچهرگانی که به دست او کشته می‌شوند، آمده است:

yō janaṭ gandəwān yim zairi.pāñān yō apataṭ vīzafānō mōñ ā-nō gaēθā  
astvaitiš añhe.

«آن) که گندروِ زرین پاشنه را بیوژد که با دهان گشوده به قصد نابود کردن جهان استومند (= مادی) متعلق به راستی (= Añ-) همی تاخت.»

این موجودِ دُرُچهر در متون اوستایی، چنان که از شواهد مذکور نیز برمی‌آید، با صفت‌های zairi.pāñān «زرین پاشنه» و upāpa- «آبزی» توصیف شده است. صفت نخست را مؤلفان آثار پهلوی، با توجه به رابطه گندرو با دریای فراخکرد، به zrēh-pāñag «آن که دریا تا پاشنه‌اش می‌رسد»، ترجمه کرده‌اند. ترکیبِ وصفی دیگری در اوستا به صورت ašpairika- به معنی «دارنده پری‌های بسیار» یا «آن که با پریان بسیار سروکار دارد» به کار رفته است. این صفت در اوستا به Pitaona، نام یکی دیگر از دشمنان گرشاسب، نسبت داده شده است اما چندان بعید نمی‌نماید که آن، در اصل، لقب Gandarwa- بوده باشد (← سرکراتی ۱۳۷۸، ص ۱۱). قرینه‌ای که این احتمال را تأیید

می‌کند، از یک سو، رابطه آشکار Gandharva- در متون هندی باستان با Apsaras هاست که، به لحاظ اساطیری و از جهت نقش و صفاتی که این موجودات افسانه‌ای دارند، همانند پری (Pairikā) در روایات ایرانی هستند؛ از سوی دیگر، رابطه نزدیک کندرو با جم (اوستایی Yima، هندی باستان Yama) و پری در روایات ایرانی است که ظاهراً هیچ یک از محققان متذکر آن نشده‌اند. به گزارش روایت پهلوی، هنگامی که فرّه خدایی از جم گسست، او همراه خواهرش، جمگ (Jamag)، از انجمن ضحاک، مردمان، دیوان و پریان گریخت و به دریاچه زره رفت. هر کجا که ایشان را جستند بازنیافتند تا آنکه دیوی و پری‌ای، به راهنمایی اهریمن، آنان را در ساحل دریاچه زره یافتند و آن دو را فریفتند چنانکه جم خواهر، به زنی، به دیو داد و خود با پری وصلت کرد و

az jam ud ān parīg xirs kabīg Gandarw ud gōbar zād. (Dhābhar 1913, p. 15)

«از جم و آن پری، خرس، کچی (= میمون)، کندرو و گوش-بر (= آن که گوشش بر سینه است) زاده شدند.»

تردیدی نیست که در این روایت آثار و نشانی از همان اسطوره کهن و باستانی به چشم می‌خورد که، بر حسب آن، از وصلت گندهروه (Gandharva) ی هندی با زن آبی جم (هندی باستان: Yama) و خواهرش، جمی (هندی باستان: Yami)، زاده شدند و این ماجرا، چنان که اشاره کردیم، ضمن مغالزه‌ای بین این دو بردار و خواهر توأمان، در ریگ ودا (کتاب ۱۰، سرود ۱۰، بند ۴) روایت شده است. نهایت آنکه، در روایت ایرانی، شاهد گونه دگرگون شده این اسطوره هستیم که، در آن، نقش شخصیت‌ها تا اندازه‌ای تغییر یافته و جم و پری اصل و منشأ کندرو به شمار آمده‌اند در حالی که، بر حسب اسطوره هندی، گندهروه و زن آبی منشأ جم و خواهرش، جمی، شناسانده شده‌اند. نکته جالب در این روایت، علاوه بر آنچه گفته شد، این است که جم و پری در دریاچه زره به هم درمی‌آویزند و این نشان می‌دهد که پری ساکن دریاها بوده و، همانند زن آبی در روایت هندی، با آبها و دریاها ارتباط داشته است.

نکته دیگر رابطه گندهروه با Soma (هوم) در متون هندی است که در متن‌های ایرانی اشاره‌ای بدان نشده است اما قرینه‌ای در دست است که، به گونه‌ای، بر وجود رابطه‌ای بین این دو دلالت می‌کند. در بندهش، هوم سپید- که در اسطوره ایرانی مربوط به پایان

جهان نقش فرَشگردی (= بازآرایی هستی) دارد و در رستاخیز و تن پسین از آن داروی بی مرگی و آنوشگی خواهند ساخت - در دریای فراخکرد رُسته است:

gōwēd pad dēn kū hōm ī spēd kē gōkirin draxt + xwānēnd andar zrēh ī  
Frāxwkard pad ān ī zufr war rust ēstēd pad frağird kirdārīh andar abāyēd  
čē-š anōāg īh az-i-š wirāyēnd. (بندهش ایرانی، ص ۱۴۹)

«گوید به دین که هوم سپید، که [آن را] درخت گوگیرن خوانند، در دریای فراخکرد به آن دریای ژرف رُسته است، به فرَشگردکرداری اندر باید، چه آنوشگی از آن بیارایند.» (قس روایت بهلوی، ص ۵۴)

چنان که می دانیم، به گزارش یشت پنجم یعنی «آبان یشت» (بند ۳۸)، گرشاسب در ساحل همین دریا بر گندرو زرین پاشنه چیره می گردد. بدین سان معلوم می شود که این هیولای آبی در دریای فراخکرد می زیسته است. بنابراین، یکسان بودن محل زندگی گندرو و محل رویش هوم سپید در روایت ایرانی، از یک سو، و رابطه بسیار نزدیک گندهروه با Soma (هوم) در متن های ودایی، از دیگر سو، این احتمال را تقویت می کند که در روایات ایرانی نیز، روزگاری، بین گندرو و هوم رابطه ای وجود داشته و یکی از نقش ها و وظایف گندرو پاسداری از این اکسیر جاودانگی بوده است؛ اما، در ادوار بعدی، به دنبال تغییرات و تحولاتی که پس از گسترش آیین مزدیسنا در اسطوره ها و باورهای ایرانیان پدید آمد، به عمد، کوشش شد تا هرگونه رابطه ای بین هوم و گندرو، که در آیین نو به یکی از مهیب ترین مظاهر شر تبدیل شده بود، نفی گردد. قرینه دیگری که این احتمال را تأیید و تقویت می کند وجود نام خاص ایرانی به صورت *ká n-tur-ma* در الواح عیلامی است که محققان آن را معادل واژه اوستایی *Gandarwa* دانسته و گونه فارسی باستان آن را به صورت *\*Gandṛva* بازسازی کرده اند (Hinz 1975, p. 102؛ Mayrhofer 1973, no. 8. 746؛ Gershevitch 1969, p. 199). همچنین، در فهرست اسامی «فروردین یشت» (بند ۱۲۳)، *Gandawa* نام یکی از مؤمنان زردشتی است که فروهرش ستایش و نیایش شده است (Mayrhofer 1979, 1/49؛ مولائی ۱۳۸۲، ص ۲۷۵). به نظر می رسد که این موارد، تا اندازه ای، حاکی از آن باشد که *Gandarwa*، حداقل در دوره ای، صرفاً موجودی اهریمنی نبوده و در بین دسته ای از ایرانیان از چنان مقبولیتی برخوردار بوده که در نامگذاری اشخاص از نامش استفاده شود.

پیش‌تر یادآوری شد که نام این دیو در متن‌های پهلوی به صورت Gandarw آمده است. به روایت مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۵۰)، سودی که از سام (نام‌خانوادگی گرشاسب، که در اینجا جانشین نام اصلی پهلوان شده است) می‌رسد کشتن چند موجود زیانکار از جمله دیو آبی گندزو (dēw ī ābīg Gandarw) بوده است؛ در کتاب نهم دینکرد (فصل ۱۵، ص ۸۰۲) نیز به این دیو و کشته شدنش به دست گرشاسب اشاره شده؛ اما گزارش کامل نبرد گرشاسب با او در روایت پهلوی (فصل ۱۸) به شرح زیر آمده است:

(۹) [روان] گرشاسب گفت که ای هرمزد، برترین زندگی، گرزمان، مرا ده؛ چه من گندرو را کشتم که به یکباره دوازده ده را جویید. (۱۰) چون به دندان گندرو نگریستم، مردگان از دندان او آویخته بودند. او ریش مرا گرفت و مرا به دریا کشید و ما نه شبانه روز اندر دریا کارزار داشتیم. پس من از گندرو نیرومندتر شدم. (۱۱) ته پای گندرو را گرفتم و تا سر پوست او را کندم و دست و پای گندرو را با آن بستم و از دریا به بار (= ساحل) کشیدم و به آخروژگ (= Āxrūrag) سپردم و پانزده اسب کشتم (و) خوردم (۱۲) و در سایه ستور خفتم. گندرو، آخروژگ، دوست (مرا) کشید و زن مرا کشید و پدر و دایه مرا کشید (۱۳) مردم همه مرا از خواب بیدار کردند و برخاستم و هر گامی هزار گام جستم و آنچه از پای من جست و به هر چه برخورد پس آتش اندر آن افتاد. به دریا رفتم و ایشان را باز آوردم و گندرو را گرفتم و بیژردم (۱۴) اگر او را نیژردمی، اهریمن بر دام (= آفریدگان) تو پادشا بودی. (← DHABHAR 1913, pp. 67-69)<sup>۱</sup>

در روایات داراب هرمزدیار (دفتر اول، ص ۶۲)، گزارش فارسی این داستان، از روایت کامه بهره، به صورت زیر بازگو شده است:

دیگر باره روان گرشاسب گفت ای دادار اورمزد مرا بیامرز و در بهشت جایگاه کن، بدان پاداش که من کندرب زره پاشنه را بکشتم و در دهان وی نگاه کردم اسپ و خر مرده در دهان وی آویخته بودند، و او را دریا تا به زانو بود و سرش تا به خورشید، و نه روز و نه شب با او کارزار کردم در میان دریا، و بعد از نه شبان روز او را بگرفتم تا سرش بپایختم و دست او بیستم و از دریا بیرون آوردم و او را بکشتم، و چون بیفتاد بسیار ده‌ها و جای‌ها ویران شد. و گر من کندرب زره را نکشتمی همه عالم را ویران کردی و همه جانوران نیست شدند.

در روایت منظوم افسانه گرشاسب نیز که اشپیگل آن را منتشر کرده (Spiegel 1860, p. 339f.) همین گزارش با اختلاف جزئی مندرج است. تطبیق و مقابله این روایات نشان می‌دهد که کامه بهره و سراینده منظومه گرشاسب، هر دو، گزارش خود را از روایت پهلوی

(۱) قس روایت پهلوی (ترجمه مهشید میرفخرایی)، ص ۳۰؛ Nyberg 1933, pp. 340-341.

اقتباس کرده‌اند. در متن‌های دیگر فارسی - به جز شرح مختصری از داستان گندرو در شاهنامه فردوسی و اشاره‌ای کوتاه به او در مجمل‌التواریخ و القصص (باب العاشر، اندر عهد ضحاک، ص ۸۹) که مؤلف، همانند فردوسی، کندروق را وکیل و کاردار ضحاک معرفی کرده است - گزارش دیگری در دست نیست. البته نمی‌توان نادیده انگاشت که بازتابی از بُن‌مایه افسانه گندرو به وضوح در برخی از منظومه‌های فارسی به چشم می‌خورد. با این تفاوت که، در این منظومه‌ها، گندرو با نام‌هایی غیر از نام اصلی خود ظاهر می‌شود. از آن جمله می‌توان به داستان نبرد گرشاسب با دیوی به نام *سنهراس* در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی (چاپ یغمایی، ص ۲۸۰-۲۸۳) و کارزار سام با *نهنگال دیو* که در دریای گنگ و به روایتی در دریای چین می‌زیسته است (← سام‌نامه، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۵۰) و، سرانجام، داستان جنگ سام با *عوج بن عنق* (همان، ج ۲، ص ۲۳۰ به بعد) اشاره کرد. توصیف این دیوان در منظومه‌های یاد شده کاملاً یادآور اوصافی است که در متن‌های کهن به گندرو نسبت داده شده است. (برای آگاهی بیشتر ← سرکراتی ۱۳۷۶)

این بود مجموع اطلاعات و گواهی‌هایی که در متن‌های ایرانی درباره گندرو آمده است. حال به این موضوع می‌پردازیم که نام این دیو در زبان فارسی به هنگام تدوین شاهنامه چگونه تلفظ می‌شده است. در آغاز این مقاله یادآوری شد که نام این دیو در شاهنامه (در داستان فریدون و ضحاک) به صورت *کندرو* آمده و مصححان شاهنامه، براساس تعبیری که فردوسی درخصوص اشتقاق آن ارائه کرده است، تصور کرده‌اند تلفظ آن در دوران فردوسی *گُندَرُو* بوده است. این استنباط به چند دلیل پذیرفتنی نیست:

اولاً گونه‌های کهن‌تر این نام در متن‌های ودایی و اوستایی و بازمانده آن در زبان‌های ایرانی میانه و گونه *کندروق* در مجمل‌التواریخ و القصص و گونه *کندرب* / *گندرب* در روایات داراب هرمزیدار و نیز روایت منظوم افسانه گرشاسب - که پیش‌تر بدان اشاره شد - از یک سو، و قوانین آوانویسی ناظر بر تحولات زبان فارسی، از سوی دیگر، چنین نظری را تأیید نمی‌کند.

ثانیاً، چنان که یادآوری کردیم، تعبیری که فردوسی درباره وجه تسمیه اسامی خاص ارائه کرده متأثر از ذوق هنری است و این معنی درباره نام *رستم* و *داراب*، *پسرهای چهارآزاد* - که فردوسی در بیت

سیم‌روز داراب کردند نام کز آب روان یافتندش کنام

آن را مأخوذ از دار به معنی «کنام» (خانه) و آب گرفته است - نیز مصداق دارد. ثالثاً گونه محرف این نام، چنان‌که استاد سرکاراتی (← سرکاراتی ۱۳۵۰، ص ۱۵، پانویس ۱) و منشی‌زاده (مارکوارت ۱۳۶۸، ص ۲۱-۲۲، یادداشت مترجم در پانویس) متوجه شده‌اند، در داستان رستم و اسفندیار شاهنامه به صورت اندرو به کار رفته است. هنگامی که رستم، در مجلس بزم اسفندیار، دلاوری‌های افراد خاندان خود را به رخ می‌کشد، در توصیف پهلوانی و اژدر اوزنی نیای خود، سام، خطاب به اسفندیار می‌گوید:

همانا شنیدستی آوازِ سام	نُبد در زمانه چنو نیک‌نام
بکشتش به طوس اندرون اژدها	که از چنگِ او کس نیابد رها
... و دیگر یکی دیو بُد بدگمان	تنش بر زمین و سرش باسمان
که دریای چین تا میانش بُدی	ز تابیدن خور زیانش بُدی
همی ماهی از آب برداشتی	سر از گنبد ماه بگذاشتی
به خورشید ماهیش بریان شدی	ازو چرخ گردنده گریان شدی
دو پتیاره زین‌گونه پیچان شدند	ز تیغِ یلی هر دو بی‌جان شدند

(شاهنامه (۲)، ج ۶، ص ۲۵۷، ابیات ۶۵۰-۶۵۹)

اوصافی که از بیت سوم به بعد به دیوی که به دست سام کشته می‌شود نسبت داده شده، تا حدودی، با آنچه در متون باستانی درباره گندرو آمده است مطابقت دارد و جالب اینکه بیت سوم از ابیات بالا در شاهنامه چاپ ژول مول به این صورت آمده است:

دگر اندرو دیو بُد بدگمان      تنش بر زمین و سرش باسمان  
(همان (۳)، ج ۴، ص ۳۰۸، بیت ۳۰۴۵)

بدون شک، در اینجا، مول شکل اصلی کلمه را حفظ کرده است؛ لذا کاملاً منطقی است تصور شود که در مصراع اول بیت اندرو محرف کندرو / گندرو، و شاید ضبط صحیح مصراع در نسخه‌های خطی به صورت دگر کندرو دیو بُد بدگمان بوده است. به هر حال، اگر این تصحیح پذیرفتنی باشد، خود گواه دیگری است بر آنکه تلفظ این نام به هنگام تدوین شاهنامه گندرو (به فتح کاف) بوده است، چه احتمال تحریف لفظ شناخته شده گندرو



به صورت اندرو بعید به نظر می‌رسد. با توجه به دلایل یادشده، مراحل تحول این واژه را می‌توان از دوره باستان تا روزگار نو به صورت زیر در نظر گرفت:

اوستایی: Gandarwa < فارسی میانه: Gandarw < فارسی نو: \*Gandarw یا \*Kandarw < \*Kandraw < \*Kandrow.

با عنایت به اینکه، در تحول صوتی زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید، در برخی موارد، حرف آغازین g به k بدل می‌شود (قس کیومرث، کژدم، کوسان و جز آن)، نباید صورت کندرو در شاهنامه را تصحیف گندرو تلقی کرد بلکه می‌توان چنین انگاشت که گونه گندرو < کندرو در حقیقت صورت تحول یافته طبیعی واژه پهلوی Gandarw و یکی از مواردی است که در آن g آغازی به k تبدیل شده است.

## منابع

- بندش ایرانی (نسخه TD<sub>2</sub>)، به کوشش ماهیار نوابی و کیخسرو جاماسب‌آسا و محمود طاووسی، مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۷.
- دینکرد، به کوشش د. م. مدن، بمبئی ۱۹۱۱.
- روایات داراب هرمزدار، به اهتمام اون والا، بمبئی ۱۹۲۲.
- روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه ساسانی)، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- سام‌نامه، خواجه‌ای کرمانی، به تصحیح اردشیر بنشاهی، بمبئی ۱۳۱۹.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۰)، «پری: تحقیقی در حاشیه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۳، شماره ۱-۴ (مسلسل ۹۷-۱۰۰)، ص ۱-۳۲.
- (۱۳۷۶)، «بازشناسی بقایای افسانه‌گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»، نامه فرهنگستان، سال سوم، شماره دوم (مسلسل ۱۰)، ص ۵-۳۸.
- (۱۳۷۸)، سایه‌های شکار شده، نشر قطره، تهران.
- شاهنامه فردوسی (۱)، به تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، روزبهان، تهران ۱۳۶۶.
- (۲)، متن انتقادی، تحت نظر ی. ا. برتلس، ۹ جلد، مسکو ۱۹۶۰-۱۹۷۱ م.
- (۳)، به تصحیح ژول مول، با مقدمه محمد امین ریاحی، چاپ چهارم، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۳.
- گرشاسب‌نامه، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، بروخیم، تهران ۱۳۱۷.
- مارکوارت، ژ. (۱۳۶۸)، وهرود و اردنگ، ترجمه داود منشی‌زاده، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
- مجله التواریخ والقصص، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.

مولائی، چنگیز (۱۳۸۲)، بررسی فروردین یشت (سرود اوستایی در ستایش فروهرها)، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز.  
مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، توس، تهران ۱۳۶۴.

- DARMESTETER, J. (1892-1893), *Le Zend-Avesta*, Paris.
- DHABHAR, E. B. N. (1913), *The Pahlavi Rivāyat*, Bombay.
- DUMĀZİL G. (1924), *Le Problè medes Centaures*, Paris.
- GERSHEVITCH, I. (1969). “Amber at Perspolis”, *Fs. Pagliaro*, B. II, Rome, pp. 167-251.
- HENNING, W. B. (1951), *Zoroaster Politician or Witch-doctor?*, London.
- HINZ, W. (1975), *Altiranisches Sprachgut der Nebenü bertieferü ngen*, Wiesbaden.
- JUSTI, F. (1895; rep. 1963), *Iranisches Namenbuch*, Marburg.
- MACDONELL, A. A. (1974), *Vedic Mythology*, New York.
- MAYRHOFER, M. (1973), *Onomastica Perspolitana*, Wien.
- (1979), *Iranisches Personennamenbuch*, B. 1, Wien.
- NYBERG, H. S. (1933), “La Légende de Kāṛāsaspa”, *Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry*, London, pp. 336-352.
- OLDENBERG, H. (1917, rep. 1970), *Die Religion des Vedas*, 2nd ed., Berlin.
- SPIEGEL, F. (1860), *Schriften der Parsen*, II, Wien.
- WOLFF, F. (1935), *Glossar Zu Firdosis Schahname*, Berlin.

